

آیا من از یاران حسین(ع) هستم؟

چه چیزی هائی موجب شد حضرت سیدالشهدا (ع) در میان امت جدش تنها بماند؟



چه چیزی هائی موجب شد حضرت سیدالشهدا (ع) در میان امت جدش تنها بماند؟

اعتدال: اکنون که اندکی از حرارت و شور عزاداری‌های حضرت سیدالشهداء (ع) کاسته شده و شاید بهتر بتوانیم خود را عرض یابی کنیم. بد نیست کمی به اندیشه بنشینیم.

در زیارت عاشورا به امام حسین(ع) این‌گونه خطاب می‌کنیم: «و الوتر الموتور». وتر به معنای «تنها و یکتا»، و موتور «تنها شده» است. یک احتمال دربارهٔ این معنا، یگانگی، منحصر به فرد بودن و بی‌بدیل بودن حضرت است. احتمال دیگر این است که، حضرت تنهاست و در این تنهایی «موتور» است؛ یعنی حضرت با نقشه و برنامه‌ریزی تنها شده است؛ به خصوص اگر توجه داشته باشیم که درگیری سیدالشهدا (ع) مخفیانه نبود که مسلمانان از آن بی‌خبر باشند. یزید بعد از مرگ معاویه به استاندار مدینه نامه نوشت که باید از حسین بیعت بگیری و الا او را بکش و سرش را بفرست.

حتی اگر دست حضرت به پردهٔ کعبه بود او را بکشید

حضرت بیعت نکردند و با تدبیر از مدینه خارج شدند؛ در مکه برای مسلمانان نامهٔ دعوت نوشتند و آنها را مطلع کردند، علاوه بر این مکه محل رفت و آمد مسلمانان بود و اخبار از آنجا منتشر می‌شد. بعد هم یزید، عده‌ای را فرستاد تا حضرت را در مکه ترور کنند و توصیه کرد که، حتی اگر دست حضرت به پردهٔ کعبه بود او را بکشید، لذا حضرت در ۸ ذی‌الحجه در حالی که همه مُحرم می‌شدند کاملاً با سر و صدا و با حالتی که همه متوجه باشند از مکه خارج شدند و با صراحت اعلام کردند:

کسی که حاضر است خون دلش را در راه ما بدهد و خودش را مهیای لقای خدا کرده است، همراه ما کوچ کرده، همسفر شود. از آن طرف مردم کوفه از خروج امام از مدینه و حرکت به سوی مکه مطلع شدند، نامه نوشتند و حضرت را دعوت کردند. حضرت نیز سفیر فرستادند. لذا به گونه‌ای نبود که مردم مطلع نباشند. هم مردم حجاز، مدینه، بصره و هم مردم کوفه مطلع بودند. کمابیش تمام مناطق اسلامی مطلع شده بودند که چنین حادثه‌ای در شرف اتفاق است و امام با یزید بیعت نکرده، ابتدا به مکه رفته سپس از مکه هم بی‌وقت خارج شده و مردم را به همکاری دعوت کرده‌اند.

۱- شرایط تنها شدن حضرت سیدالشهدا (ع)

شرایطی که موجب تنها شدن امام حسین(ع) شد را می‌توان در جبهه دشمن و جبهه حضرت سیدالشهدا (ع) مشاهده کرد:

۱/۱ - شرایط جبههٔ دشمن

اگر طرف درگیری حضرت، یکی از صحابی رسول‌الله یا فردی که امثال این عناوین را یدک می‌کشید، بود، جای توجیه - ولو به باطل - وجود داشت. ولی طرف مقابل سیدالشهدا(ع)، یزید و ابن زیاد است که حسب و نسبشان معلوم و هیچ نقطهٔ قوتی در آنها نیست. یزید شخصیتی است که طرفداران او نیز نتوانسته‌اند برایش مدحی بگویند، حتی خیلی از اهل سنت هم یزید را واجب‌اللعن می‌دانند. غیر از اینکه امتیازی هر چند دروغین نداشته، معروف به قماربازی و عیاشی بوده است.

یکی از اشکالاتی که برخی به حضرت امیر(ع) - ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا - می‌کردند این بود که، تو جوان هستی و مردم زیر بار خلافت شما نمی‌روند. غافل از اینکه اساس دیانت تویی به ولی خدا و تسلیم بودن در مقابل اوست. لذا یکی از کمالاتی که شیعه در طول تاریخ به واسطهٔ زحمات معصومین (ع) رسیده این است که، برای او امام، کوچک یا بزرگ و حاضر یا غایب ندارد. بعد از امام هشتم(ع)، سه امام داریم که در سن کودکی به امامت رسیده‌اند؛ امام جواد، امام هادی و امام زمان(ع) و شیعه نیز قبول کرده و هیچ انشعاب عمده‌ای اتفاق نیفتاده است.

به این علت که، فرهنگ شیعه، فرهنگ رشد یافته‌ای شده و پذیرفته است که، امامت منصبی صوری نیست؛ لذا مثل علی بن جعفر (ع) که هنگام امامت امام جواد (ع) پیرمرد بود و سه امام (امام صادق، امام کاظم و امام رضا(ع)) را قبل از آن درک کرده بود محدث جلیل‌القدری بود و روایات بسیاری از وی نقل شده است، وقتی امام جواد(ع) در حلقهٔ درسی او وارد می‌شدند، درس را تعطیل می‌کرد به طرف امام می‌رفت و دست ایشان را می‌بوسید. اگر هم اعتراض می‌شد که شما عموی پدر ایشان هستید، می‌گفت: «خدای متعال این ریش سفید را قابل امامت ندانسته ولی این نوجوان را قابل دانسته است». هر چند اساس کار دین معرفت است، اما گروهی پس از رسول خدا (ص) توجیه باطلی می‌کردند. جالب این است که، در خصوص سیدالشهدا (ع) این توجیه هم نیست؛ بلکه

مسئله به کلی بر عکس است؛ چون سیدالشهدا(ع) حدود ۶۰ سال داشتند و یزید، جوان تازه به دوران رسیده بود؛ لذا ابن زیاد و یزید نه اسمی داشتند، نه صحابه بودند، نه سابقه خوشی داشتند.

ابن زیاد پسر زیاد است، زیاد هم اولاد نامشروع بود که معاویه او را ملحق به ابوسفیان کرد و به خاطر این کار مورد طعن بسیاری قرار گرفت. یزید هم مجهول الهویه است؛ چون مادر یزید قبل از اینکه زن معاویه بشود باردار به یزید بوده ولی به اسم معاویه تمام شد.

این نسب، آن اخلاق و آن هم سایر اوصافی که هیچ نقطه مثبتی در آن نیست.

۲/۱- شرائط جبهه امام حسین(ع)

طرف دیگر درگیری، سیدالشهدا(ع) از هر نظر صاحب کمال هستند. قلم دست دشمن بوده است ولی یک نقطه منفی برای سیدالشهدا(ع) در تاریخ نوشته‌اند؛ نوه پیامبر، فرزند امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا(ع) غیر از این‌ها، همه نوع کمالات را دارند به طوری که، در روز عاشورا وقتی فرمودند: به چه عذری مرا می‌خواهید بکشید؟ یک نفر نگفت شما فلان جرم را دارید.

وقتی که فرمودند: مگر شما از پیامبر نشنیدید که؛ «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند«؟ اگر نشنیده‌اید، اصحاب هستند، از آنها بپرسید که نه تنها اهل بهشت، بلکه سرور اهل بهشتند. هیچ کسی انکار نکرد، چطور شده، سیدالشهدا(ع) با این همه کمالات و اعلان علنی که در طول چند ماه کرده‌اند، حالا به کربلا آمده‌اند ولی در آخر کار برای حضرت حداکثر کمتر از ۲۰۰ نفر (نظر مشهور ۷۲ نفر است) یاور جمع شده است؟! ولی آن طرف، فقط از کوفه و از نزدیکی‌های آن لشکر سی هزار نفری جمع شد، بیشتر از این نیز نقل کرده‌اند!! چرا و چگونه ولی خدا تنها شد؟

البته این طور نیست که حضرت یک دفعه تنها شده باشند؛ بلکه یک حرکت و نقشة تاریخی است که سیدالشهدا(ع) را تنها و منزوی کرده است.

2- عوامل تنهایی ولی خدا

چه عواملی موجب تنهایی سیدالشهدا(ع) شد؟ مرحوم علامه طباطبائی (رض) فرموده بودند: «همه کتاب وسائل الشیعه را از اول تا آخر مطالعه کردم تا ببینم چند روایت فقهی از سیدالشهدا(ع) نقل شده است، سه روایت بیشتر پیدا نکردم!!« معنای این حرف این است که مردم، سیدالشهدا(ع) را در حدّ یک مسئله‌گو هم قبول نداشتند؛ در حالی که ابوهیره‌ها به اسم صحابی، مراجع صاحب فتوا شده بودند؛ همه این‌ها نشان می‌دهد که ولی خدا با سازمان‌دهی قبلی تنها شده بود.

در اینجا عوامل تنهایی ولی خدا را بر می‌شماریم با تذکر به این نکته که، با حرکت سیدالشهدا(ع)، کار برعکس و توجه به اهل بیت شروع شد؛ تا جایی که در زمان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به اوج رسید.

۲/۱- شبهه‌ها و فتنه‌ها

عواملی که باعث تنهایی ولی خدا می‌شوند، دو دسته هستند؛ شبهه‌ها و فتنه‌ها.

که وقتی این دو با هم ترکیب شوند به شدت کارگر می‌شوند؛ شبهات فضا را تاریک می‌کند و در این فضا فتنه‌ها تأثیرگذار می‌شوند. و الا در فضای روشن، فتنه‌ها کارساز نیستند.

اعلان بی‌نیازی نسبت به ولی خدا و طرح «حسبنا کتاب الله« اولین و اساسی‌ترین شبهه‌ای است که از زمان حیات خود پیامبر اکرم(ص) آغاز شد.

مورخان اهل سنت از جمله، طبری نوشته‌اند: در آخرین روزهای حیات پیامبر(ص) در حالی که مردم در منزل حضرت بودند، فرمودند: دوات و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.

کسی گفت: «إِنَّ الرجلَ ليهجر حسبنا كتاب الله« به فارسی یعنی هذیان می‌گوید!! از قرائن تاریخی پیداست که گوینده این سخن کیست، شیعه و سنی هم متفقند که او کیست. البته؛ متأسفانه عده‌ای از علمای اهل سنت این جریان را توجیه کرده و گفته‌اند: این حرف بدی نیست. او در دوره خلافتش نیز می‌گفت: «وَأَنْ رُوزِي كِه پیامبر آن جمله را فرمود، می‌خواست مسئله خلافت را مطرح کند، ولی من صلاح مسلمانان ندانستم«.

جریان از اینجا شروع شد که، اسلام نیاز به «ولی« ندارد؛ بلکه کتاب برای ما کافی است، در حالی که شیعه و سنی متواتر نقل کرده‌اند که حضرت به روشنی فرمودند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيمَكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي« البته بعضی از سنی‌ها این روایت را نیز تحریف کرده، گفته‌اند: کتاب الله و سنتی! شبهه از اینجا شروع شد که گفتند: قانون خدا

وجود دارد؛ فرموده: نماز بخوانید، می‌خوانیم، روزه بگیر، می‌گیریم، حج برو، می‌رویم و ... به جایی رسید که به تدریج گفتند: نوشتن حدیث معنا ندارد باید کتاب خدا را حفظ کنیم؛ چون اگر بخواهیم حدیث بنویسیم کتاب خدا از بین می‌رود؛ لذا نوشتن حدیث پیامبر را در زمان خلیفه اول منع کردند، البته به این علت که احادیث پیامبر خاتم(ص)، صراحت بر فضایل اهل بیت(ع) دارد.

این شبهه ظاهر فریبنده‌ای هم داشت؛ چون می‌گفتند روایت به اندازه قرآن اهمیت ندارد؛ لذا نگذارید قرآن از بین برود، در حالی که مفسر قرآن، کلام رسول خدا(ص) است.

«وَلَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ« روشن است که اگر برای قرآن تبیین‌کننده‌ای نباشد، متشابهات آن به دلخواه افراد، معنا می‌شود.

۲/۲- جعل شخصیت در مقابل اهل بیت(ع)

بعد از اینکه جلوی نشر فضایل اهل بیت را گرفتند، کم‌کم شروع به جعل شخصیت و شخصیت علی‌البدل کردند، که در دنیای سیاست

کار رایجی است؛ لذا در مقابل امیرالمؤمنین(ع) که صاحب فضائل است، برای دیگران جعل فضیلت کردند. معاویه دو کار انجام داد: اول، اینکه احدی حق ندارد نقل حدیث در فضائل علی و اهل بیت کند، (اگر کرد او را بکشید)، دوم، به استاندارانش دستور داد برای عثمان و شیخین فضیلت نقل کنید.

کار جعل فضائل به حدی رایج شد که خود معاویه گفت: بس است. چون جعلیاتی مثل: مثل اصحاب من، مثل ستارگان آسمان است، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌شوید، خلاف صریح قرآن است، چون قرآن می‌گوید: داخل صحابه منافق هم وجود دارد.

۳/۲- تحریف در معنای دین

و مسلمان بودن

این شبهات در حقیقت، تحریف در معنی دین و مسلمان بودن است، غافل از اینکه حقیقت دین چیزی جز تسلیم در مقابل خدای متعال نیست « إِنْ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » و این تسلیم بودن زمانی ثبوت پیدا می‌کند که در مقابل ولیّ خدا تسلیم باشیم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. تویی به ولی خدا گوهر دین و باقی مسائل، آداب ظاهری دین است.

این ها در معنای دین‌داری تحریف کردند، تحریف‌هایی که تاکنون ادامه دارد.

یک نگاه این است که، دین همین آداب است هر کس بیشتر نماز بخواند مقدس‌تر است. یک نگاه دیگر هم که کم کم شکل گرفت و هم اکنون نیز وجود دارد این است که، دین یک مشت تجارب باطنی و به قول امروزی‌ها تجارب قدسی، تأملات، رازدانی، رمزدانی، ریاضیت‌کشی، حالات و مقامات باطنی است و رسیدن به اینها هم یک آداب و فرمول‌هایی دارد، اگر به آن عمل کنی به نتیجه می‌رسی، لذا اهل سنت کتاب‌هایی دارند به نام منازل الفلان، خیال می‌کنند پلکان است اگر رفتی به خدا می‌رسی.

البته همه این حرف‌ها مطلقاً باطل نیست، ولی این تحریفی است که پیدا شده و کم‌کم به جایی رسیده که رسیدن به خدا، بدون ولی فرمول پیدا کرده است.

در این وسط ولیّ خدا چه می‌شود؟ این همان ظهور « حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ » است. درباره امور اجتماعی نیز برخی می‌گویند:

اول اینکه امور ظاهری است و اعتبار چندانی ندارد، دوم اینکه به دین ربط ندارد، باید خود مردم آن را سامان دهند.

این تفکرات که از صدر اسلام شروع شد، باعث کارگر شدن فتنه‌ها و تنها شدن ولیّ خدا شد. از زمانی که دین‌داری، فقط رمزدانی و نماز و روزه شد و همه صحابه عادل و محترم شدند، کم‌کم امیرالمؤمنین(ع) هم عرض با طلحه یا زبیر شدند، چون همه صحابی هستند؛ لذا فتنه اثر خودش را گذاشت.

از حضرت امیر(ع) نقل شده است که فرمودند: « مرا روزگار این‌قدر پایین آورد که کنار معاویه گذاشت، تا جایی که گفتند: علی و معاویه. معاویه کسی است که تا فتح مکه هم خودش و هم پدرش بت‌پرست بودند، بعد از فتح هم به زور اسلام آوردند لذا جزو طلقاً (آزاد شدگان به دست حضرت) هستند، یعنی در حقیقت برده بودند، اما حضرت علی(ع) اوّل مؤمن است، مجاهدات و بت‌شکنی و سایر فضائل نامتناهی حضرت، که دیگر جای خود دارد.

باید تذکر داد که ما در این زمان نگران فتنه‌های دشمن نیستیم، فتنه‌هایی مانند ماهواره، فیلم، ویدئو، رمان و ... انحرافی نمی‌توانند در فضای روشن، کاری بکنند. در سال ۱۳۵۷ از این فتنه‌ها بسیار داشتیم ولی امام خمینی(ره) باذن الله - تبارک و تعالی در دل فتنه‌ها جوانان را نجات دادند و به مقام شهادت رساندند؛ مهم شبهه‌ها هستند، شبهاتی مثل اینکه؛ اصلاً دین، حکومت و سیاست ندارد (دین حداقل)، برای تفسیر دین، روحانیت لازم نیست، دین طبقه مفسّر ندارد، هر کس هر طوری فهمید، بالنسبه حق است (تکثرگرایی)، و ...

اگر این شبهه‌ها گرفت، فتنه به راحتی کارگر می‌افتد، هر کس صدا بلند کرد دورش جمع می‌شوند؛ لذا این‌دو در کنار هم کار می‌کنند. اگر در تاریخ جریان فتنه‌ها و شبهه‌ها را تأمل کنیم به همین نتایج خواهیم رسید.

سیدالشهدا(ع) نیز به همین شکل تنها شدند. مردم طوری پراکنده شدند که احکام فقهی خود را نیز از سید الشهدا(ع) نمی‌پرسیدند با اینکه، حضرت سبط پیامبر، صحابی و ... بودند (حالا فضایی که شیعه نقل می‌کند، بماند) بنابراین، شبهه‌ها و فتنه‌ها یکی از عوامل مهم تنهایی حضرت بود و این‌دو در یک شب درست نمی‌شوند؛ بلکه یک برنامه‌ریزی تاریخی پشتیبان قضیه بود، لذا همین که حضرت را به عنوان « وتر موتور » سلام می‌دهید، بلافاصله یک امت را لعن می‌کنید.

« فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَصْنَتَ أَصَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ » بدین معنی که حضرت با یک امت تاریخی روبه‌رو هستند، نه فقط با ابن زیاد و یزید.

۴/۲ - بالا بودن هدف در دستگاه اولیای الهی

یکی دیگر از عوامل تنهایی ولیّ خدا این است که در کار اولیای خدا هدف، خیلی بالاتر از آن است که اهل دنیا تعقیب می‌کنند. هدفی را که سیدالشهدا(ع) تعقیب می‌کنند این نیست که انسان‌ها را به رفاه و عیش دنیا یا حتی به آن چیزی که توسعه مادی و تکامل مادی نامیده می‌شود، برساند؛ اگر هدف اینها بود خیلی زود انسان‌ها همراه می‌شدند؛ تأمین شهوات و ارضای غرایز مردم، هدف اصلی نیست، اگرچه نیاز مادی مردم در حکومت دینی و در جامعه‌ای که بر محور اولیای خدا شکل می‌گیرد به بهترین وجه و در شکل معقول تأمین می‌شود ولی هدف برتر از رفاه و امنیت مادی و حتی برتر از آزادی مطلوب تمدن‌های مادی و بالاتر از توسعه‌ای که آنها تعقیب می‌کنند، است.

لذا هیچ‌کدام از اولیای الهی در آغاز دعوتشان به رفاه دنیا دعوت نکردند، با اینکه اغلب بعثت‌شان در جوامعی بود که وضعیت مادی بسیاری از آنها، وضعیت مناسبی نبوده است.

نمونه‌اش جامعه جاهلی قبل از نبی مکرم اسلام(ص) که از نظر امنیت و رفاه خیلی عقب افتاده بودند. ولی حضرت در بدو بعثت

نفرمودند: ای مردم وضعتان بد است، دور هم جمع شوید، زندگی‌تان را سامان دهید، امنیت اجتماعی برای خودتان ایجاد کنید، بلکه فرمودند: «171#& قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» و بلافاصله دعوت به معاد کردند، دعوتی که برای انبیاء بسیار سنگین تمام می‌شد، لذا در جوامعی که ادراکشان ضعیف و تعلقشان به دنیا شدید بود، دعوت‌کننده به معاد و اینکه بعد از مردن، زنده شدنی هست، متهم به جنون می‌شد.

این جریان در آیات متعددی از قرآن آمده است. با همه این زحمات، شروع دعوتشان از اینجا بود؛ چرا؟

به دلیل اینکه می‌خواهند انسان را به مقام توحید، زهد، یقین و رضا برسانند.

این هدف بدون یقین به آخرت، بدون ایمان به الله ممکن نیست.

البته وقتی هدف رفیع شد طبیعی است که همراهان واقعی دیرتر و کمتر پیدا می‌شوند، چون همه برای آن هدف‌های رفیع آماده نیستند و همت ندارند.

۵/۲- نبود تزویر در منطق اولیای الهی

از جمله عوامل تنهائی اولیای خدا این است که نمی‌خواهند با هر قیمتی شده - ولو با حيله و تزویر - مردم را به طرف خود بکشانند و به هدف برسانند، می‌خواهند اگر مردم می‌آیند، از سر بصیرت و آگاهی و فهم باشد، چون فقط این نوع آمدن به طرف خدای متعال درست است &171#& و هدیه‌التهجدین» طوری مدیریت و رهبری می‌کنند که حق و باطل روشن شود، مردم با بصیرت و آگاهی تصمیم بگیرند.

لذا اگر موارد زیادی در حکومت امیرالمؤمنین(ع) یا در کلّ بر خورد اولیای الهی می‌بینید که ظاهراً چرا امیرالمؤمنین(ع) به طلحه و زبیر اجازه دادند از مدینه خارج شوند؟ گفتند: می‌خواهیم عمره برویم، حضرت فرمودند: می‌خواهند بروند مگر کنند، دنبال فتنه هستند.

حضرت با اینکه می‌دانست، جلوی آنها را نگرفت. یا می‌دانستند امشب بنا است ابن ملجم ایشان را ترور کند ولی مانع نشدند؟ مسلم بن عقیل(ع) می‌دانست ابن زیاد داخل خانه آمده ولی ترورش نکرد!

و داستان‌های متعدد دیگر، معلوم می‌شود ترور و فریب، مشکلی را حل نمی‌کند، اگر بنا است مردم به بصیرت برسند باید طوری عمل کرد که حق و باطل روشن شود و مردم انتخاب کنند، قدرت اختیار حق و باطل معلوم شود تا تکلیف و رشد معنی‌دار شود.

لذا سیدالشهدا(ع) طبق بعضی از نقل‌ها در بین راه مکرر خطبه خواندند و هشدار دادند، عده‌ای هم پراکنده شدند، هر چه مخاطرات شدیدتر می‌شد عده بیشتری می‌رفتند، حتی حضرت در شب آخر نیز فرمودند: بروید. البته مورخان نوشته‌اند در آن شب با اینکه حضرت بیعت را از آنها برداشتند، کسی نفرت همگی التماس کردند و ماندند. در حکومت دینی هدف این نیست که به هر قیمتی شده - ولو با دروغ و تزویر - مردم را نگه داریم؛ بلکه هدف روشن شدن حق و باطل است.

به طوری که حجت تمام شود و بر سر ایمان انسان‌ها مانعی وجود نداشته باشد، برای رسیدن به این هدف شیاطین و فتنه‌ها لازمند؛ لذا خداوند متعال در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: &171#& وکذلک جعلنا لکلّ نبیّ عدوّاً شیاطین الإنس و الجن». برای هر پیامبری دشمن قرار دادیم، اعم از شیاطین انسی و جنی.

که الهاماتی نیز در بین خود دارند؛ یوحی بعضهم إلى بعض زخرف القول غروراً.

حرف‌هایی که زخرف القول یعنی ظاهر فریب و خوش ظاهر است، بین خودشان رد و بدل می‌کنند. بعد خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: &171#& ولو شاء ربّک ما فعلوه» اگر خداوند متعال می‌خواست، نمی‌توانستند چنین کارهائی انجام دهند؛ یعنی خداوند متعال محکوم آنها نبوده، در مقابل فتنه آنها، دست خدا بسته نیست.

۶/۲- رنگین‌تر بودن سفره جبهه مقابل

و سوسه‌ها خیلی زیاد است، زیرا معمولاً پول، قدرت، ثروت و مظاهر دنیا در آن طرف است، سفره معاویه رنگین‌تر است، در حالی که سفره امیرالمؤمنین(ع) هیچ وقت مثل سفره معاویه نیست.

آنها به هر قیمتی که شده می‌خواهند مردم را جمع کنند، سران اقوام را با پول و وعده و وعید بر اساس انگیزه‌های مادی جمع می‌کردند. ولی حضرت نمی‌خواست لشکرش بر اساس انگیزه‌های مادی پر شود؛ بلکه می‌خواست آنهائی که در رکابش شمشیر می‌زنند، با این جنگ به بلوغ و رشد برسند؛ لذا حضرت امیر(ع) در جنگ صفین حکمیت را تا آخرین لحظه نپذیرفتند، بعد هم که قرآن بر سر نیزه رفت، قبول نکردند تا اینکه حکمیت تحمیل شد، به حسب ظاهر اگر یک سیاست‌مدار متداول بود، حکمیت را می‌پذیرفت تا لااقل حکم را خودش تعیین کند، تا ابوموسی اشعری حکم نشود، ولی حضرت این کار را نکرد؛ زیرا بنا بود صفوف از هم جدا شوند و تقدیر ولیّ خدا در این جریان نقش دارد.

۳- علت باز ماندن افراد

از یاری ولیّ خدا

مسئله اساسی و عبرت‌آموز دیگر اینکه؛ اگر قبلاً انسان خودش را برای همراهی با ولیّ خدا آماده نکرده باشد، عقب خواهد ماند. سیدالشهدا(ع) از ماه‌ها قبل اعلام موضع کردند، یک نمونه آن طرمّاح بود که در راه با چند نفر دیگر، به حضرت برخورد کردند (یکی دو منزل با کوفه بیشتر فاصله نداشت) حضرت پرسیدند: &171#& وضع کوفه چگونه است؟» گزارشی داد که وضع کوفه خوب نیست، قلوب مردم با شما، اما شمشیرهایشان علیه شماست، ما که از کوفه بیرون می‌آمدیم، در مخلیه، لشکر انبوهی برای جنگ با شما جمع شده بود که تاکنون لشکری به این عظمت و وسعت ندیده بودیم، از آن طرف، طرمّاح برای خانواده‌اش آذوقه می‌برد؛ لذا به حضرت عرض کرد: اجازه بدهید آذوقه‌ها را برسانم و برگردم.

حضرت فرمودند: &171#& سعی کن زود بیائی». رفت، زود هم برگشت ولی وقتی به همین منزل رسید، خبر شهادت سیدالشهدا(ع) را شنید.

از ماه‌ها قبل سیدالشهدا(ع) از مدینه خارج شده و اعلام موضع کرده‌اند، بعد از ۶ ماه حالا که حضرت در محاصره دشمن قرار گرفته، تازه ایشان برای زن و بچه‌اش آذوقه می‌برد. نقطه ضعف بالاتر اینکه، به حضرت نصیحت می‌کند - به این خیال که حضرت محتاج نصیحت اوست - گفت:

بیائید به یمن برویم، کوفیان وفادار نیستند من برای شما در کوهستان‌های یمن ۲۰ هزار شمشیر زن آماده می‌کنم تا جنگ را از آنجا شروع کنید.

غافل از اینکه ۲۰ هزار شمشیرزن که مثل شما بخواهند آذوقه زن و بچه را بر سیدالشهدا(ع) مقدم بدارند، به درد سیدالشهدا(ع) نمی‌خورند. پس اگر با تمام وجود آماده نبوده، دنبال آذوقه زن و بچه و نام و نشان باشیم، مسلم است که ولی خدا تنها می‌ماند. آنهایی که به حضرت کمک نکردند، چند دسته بودند؛ یک دسته کسانی هستند که در صف دشمن رودرروی سیدالشهدا(ع) ایستادند و تا حد ریختن خون ایشان اقدام کردند. دسته دیگر کسانی که، نشسته و حضرت را نصیحت کردند که، به کوفه نروید اگر بروید کشته می‌شوید، و با کشته شدن شما زمین خالی از حجت می‌شود.

بعضی هم مثل عبدالله جعفی، از کوفه خارج شده بود تا در جریان نباشد اما حضرت در راه با او برخورد کردند و فرمودند: «عبدالله، وضع تو به خاطر عثمانی بودن خوب نیست اگر به ما ملحق شوی همه گذشته‌ات جبران می‌شود».

در جواب گفت: من از کوفه خارج شدم تا خیالم راحت باشد، حالا دوباره خودم را گرفتار کنم. نه با شما هستم نه با ابن زیاد، ولی اسب تندروئی دارم که هر که سوار بر آن شده دشمن نتوانسته او را بگیرد، آن را به شما می‌دهم که فرار کنید.

تلقی این آدم را ببینید در مقابل دعوت حضرت اعلام می‌کند که مثلاً ماشین آخرین سیستم یا هواپیمای شخصی خود را بدهد که حضرت سوار شوند و از محاصره ابن زیاد بیرون روند غافل از اینکه، حضرت آمده‌اند تا ابن زیاد را محاصره تاریخی کرده، شکست دهند.

عده‌ای نیز مشغول طواف و تلاوت قرآن بوده، از سیدالشهدا(ع) غافل شدند. حال آنکه وقتی سیدالشهدا(ع) راه افتادند، در خانه خدا بودن هم حاصلی ندارد.

مسئله اساسی کمبود معرفت است. اینکه انسان نفهمد تنها راه، راه «ولی خدا» است، اینکه انسان خیرخواهی خود را برای ولی خدا از حد پیشکش کردن اسب و مانند این‌ها، جلوتر نبرد، اینکه؛ خودش را به اصطلاح فهمیم‌تر از ولی خدا بداند و خیال کند این حق را دارد که ولی خدا را موعظه کند، عوامل تنهایی ولی خدا و جدائی حساب ما از اوست.

در مقابل، حضرت ابوالفضل(ع) سرآمد همه کسانی بودند که از روی بصیرت و درایت به حضرت پیوستند، اگر همه مقاتل را بگردید، یک‌جا نمی‌یابید که مؤرخان نقل کنند که حضرت پیشنهادی به امام داده باشند که مثلاً بروید یا نروید، جنگ کنید یا نکنید، زن و بچه با خودتان ببرید یا نبرید، کاملاً می‌دانند که سیدالشهدا(ع) موعظه لازم ندارند و اگر انسان می‌خواهد بهره ببرد، باید همراه حضرت شود. عده‌ای هم کسانی بودند که دیر آمدند؛ چند نفر از بزرگان بلخ وقتی نامه حضرت به دستشان رسید با سخنرانی‌های تند دیگران را تحریک کرده، راه افتادند ولی وقتی رسیدند که دیگر دیر بود و ماجرای کربلا تمام شده بود. آنها از قبل خود را آماده نکرده بودند تا لیاقت همراهی امام زمان خود را بیایند.